

تجارت مواد خام و جنگ در آفریقا*

در باره علل و نتایج درگیری‌های مسلحانه

فریده ثابتی

درگیری‌ها در جمهوری دموکراتیک کنگو (DRC) در اصل برای کنترل و تجارت پنج ماده معدنی: کلتان، الماس، مس، کبالت و طلا است. این مساله در گزارش یک تحقیق در UN در سال ۲۰۰۱ آمده است. این درگیری‌ها تا کنون بیش از سه میلیون کشته داشته است. جنگی را که در آفریقا سال‌هاست ادامه دارد می‌شود به عنوان اولین "جنگ جهانی آفریقایی" به حساب آورد. در سیرالئون و ساحل عاج، در سودان یا در آنگولا نیز جنگ‌هایی بوده یا جریان دارد که رنج غیرقابل بیانی را برای مردم به بار آورده است. یکی از دلایل اصلی این که چرا جنگ‌ها و درگیری‌ها در چنین مناطقی از آفریقا اغلب ده‌ها سال طول می‌کشد، ثروت این کشورها یعنی نفت، کلتان، الماس، چوب‌های جنگلی و بسیاری دیگر از مواد خام ارزشمند است که به خاطر {دستیابی به} آن‌ها جنگ‌ها ایجاد می‌شود. که در آفریقا منطقه زیرصحرای بیش از هر چیز به عنوان بخش انتقال مواد خام برای بازار جهانی است که تاریخی طولانی دارد. که با همه‌ی تفاوت‌های تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی پیش زمینه‌ای جمعی برای تراژدی امروزی را شکل می‌دهد.

قدرت‌های استعماری انگلیس، فرانسه، بلژیک و پرتغال - اما هم چنین کمی کم رنگ تر ایتالیا و آلمان در تغییرات و تخریب بنیادی در آفریقا کوشش داشته‌اند. مستعمره‌سازی پایه‌های مربوطه را ایجاد کرد تا اقتصاد آفریقا را به طور عمده به تحویل دهنده مواد خام برای بازار جهانی تبدیل کند و این وابستگی را به طور رشد یابنده‌ای ایجاد کند.

بعد از این که بین دهه‌های ۱۹۶۰ و ۸۰ کلنی‌های قبلی به استقلال دست یافتند، این ساختار چنان خوب خود را تغییر داد که گویی اصلا وجود نداشته است. وابستگی شدید به پول حاصل از فروش مواد صادراتی معدود برای اقتصاد آفریقایی به بالاترین حد، تعجب برانگیز است.

در وحله اول بسیاری از حکومت‌های ملی آغاز به این کردند که سیستم‌های اجتماعی دولتی موفق را ایجاد کنند، بحران نفت ۱۹۷۳ پیشرفت‌هایی را که به ویژه در شاخه‌های بهداشت و آموزش ایجاد شده بود ویران کرد. این امر موجب بحران‌های بزرگ بدهی شد. به نحوی که تسلط صندوق بین‌المللی پول را برای دولت‌های آفریقایی، موجب شد. صندوق بین‌المللی پول آن‌ها را به سیاست‌های خصوصی‌سازی و تفکیک اجزای سیستم‌های اجتماعی مجبور کرد که نتیجه آن فقر بخش‌های بزرگتری از مردم بود. تحویل مواد خام به بازار جهانی تشدید شد، کمک‌های دولتی حذف و اقتصاد محلی به عقب برگشت.

فروپاشی تدریجی نظم استعماری قدیمی بعد از جنگ جهانی دوم برای کشورهای آفریقایی هیچ حرکتی را در جهت یک دوران جدید مستقل ببار نیاورد. درگیری شرق-غرب در "مسابقه تسلیحاتی" و "جنگ سرد" بین سوپر قدرت‌های آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی خود را دوباره با عنوان نظم از خارج بر آفریقای سیاسی و جغرافیایی مستقر کرد. جنگ قدرت‌های بزرگ در رابطه با مناطق نفوذ در آفریقا، جنگ گرم را آغاز کرد. زمانی کوتاه بعد از دستیابی به استقلال، جنگ‌ها در آفریقا شعله ور شد. به طور مثال در آنگولا و موزامبیک «جنگ‌های نیابتی» که توسط سوپر قدرت‌ها از نظر تسلیحات و مالی مورد حمایت قرار گرفتند. قاره آفریقا به مکان توزیع درگیری علائق متفاوت در قالب نظم بعد جنگ تبدیل شده بود: سیستم‌های غیردموکراتیکی بر اساس مشارکت در فساد و تحت فشار ایجاد شدند که به وسیله ابر قدرت‌ها یا یک قدرت استعماری قبلی به طور کافی با پول و اسلحه حمایت می‌شدند.

با سقوط دیوار برلین و پایان جنگ سرد ابر قدرت آمریکا و روسیه به عنوان دولت ادامه دهنده اتحاد جماهیر شوروی فوری خود را از آفریقا بیرون کشیدند. تنها می‌بایستی به نخبگان بسیار فاسد برای منابع جدید درآمد روی آورند. این یکی از دلایلی است که چرا مثلا جنگ نیابتی در آنگولا تقریبا بدون انقطاع به یک جنگ مواد خام تبدیل شد.

بعد از حملات به مرکز تجارت جهانی در نیویورک در ۲۰۰۱. ۰۹. ۱۱ پیش از همه توسط آمریکا یک بازگشت جدیدی نسبت به آفریقا داده شد. از یک طرف منابع غنی نفتی آفریقا هستند که منافع امریکایی را جلو می‌اندازند و بیش‌تر می‌کنند، از طرف دیگر از حکومت‌های ملقب به "دولت‌های درحال فروپاشی"، به طور فزاینده تاثیر بر قلمرو دولت را از دست می‌دهند. این مجوعه توانستند مکان عقب نشینی ایدالی را برای تروریسم ایجاد کنند.

شبکه اشتثمار

با نظر به تاریخ استعمار جدید و قدیم معلوم می‌شود که چرا برای نخبگان و خاندان‌ها نسبتا ساده است که از قدرت در جهت شخصی استفاد نمایند. بدین گونه است که حاصل ۴۰ سال جنگ آنگولای اشتثمار شده برای فقرا، به جلو کشیده شدن یکی از مردان ثروتمند جهان یعنی پرزیدنت دوس سانتوز است. منابع نفتی ساحل آفریقا او را ثروت مند کرد یعنی او از طریق مناسبات اقتصادی خوب با شرکت‌های جهانی مانند اکسون موبیل یا بریتیش پترولیوم بالاترین سودها را برای خود حاصل کرد. دوس سانتوز و سایر روسای حکومت، نیروهای نظامی و پلیسی بسیاری را برای تضمین موقعیت خود تامین مالی می‌کنند. در یک طرف علیه مخالفان سیاسی خود و هم چنین علیه مردم

عادی خشونتی وحشیانه را به کار می‌برند. در طرف دیگر آن‌ها سلطه خود را از طریق یک شبکه‌ی امتیاز اقتصادی، تضمین می‌کنند.

این وضعیت تعادل می‌تواند از طریق ناآرامی در کشورهای همسایه، از طریق یک اپوزیسیون مقاومت یا از طریق نارضایتی‌های گروه‌های آرام نگه‌داشته شده، سریعاً از تعادل خارج شود و به یک جنگ داخلی بینجامد. مواد خام معدنی موجود با چوب‌های جنگلی برای احزاب درگیر در جنگ داخلی تامین مالی را راحت‌تر می‌کند: آن‌ها معادن الماس، مناطق برداشت چوب یا منابع نفتی و جریان معاملات درونی آن‌ها را کنترل می‌کنند.

هم چنین برای سربازگیری احزاب جنگ داخلی نمی‌باید به مدت طولانی جستجو کنند: نظر به بیکاری فوق العاده بالای جوانان، عدم تامین اجتماعی و چشم اندازهای آتی، سریعاً جوانان جذب و در جریان مبارزه وارد می‌شوند. به خاطر استراتژی بقاء، چپاول مسلحانه مواد غذایی مردم منبع تامین درآمد می‌شود.

بدین جهت مرزهای بین انگیزه‌های سیاسی اقتصادی جنگ جاری هستند، بدین گونه روآندا حملات نظامی‌اش را به جمهوری دموکراتیک کنگو با منافع مطمئن آغاز می‌کند. گزارش مورد استناد قرار گرفته‌ی حاضر UN مشخص می‌کند که حکومت روآندا بر عکس علاقه بسیاری به مواد خام موجود کشور همسایه دارد. تشخیص دادن در آمیختگی علل سیاسی اقتصادی در جنگ‌های آفریقا ناروشنی‌هایی را از بین می‌برد که به درگیری‌ها یک جلوه‌ی قابل رویت غیر قابل توضیح و اجتناب ناپذیر عطا می‌کند. تعدادی خود را از جنگ بیرون می‌کشند و تعداد زیاد دیگری در جنگ شرکت می‌کنند و جانشین آن‌ها می‌شوند. خیلی‌ها علائق شان تغییر می‌کند به نحوی که کسی که امروز دوست است می‌تواند فردا دشمن باشد، مخالفان جنگ شریک و همراه می‌شوند. هم چنین شرکت‌های امنیتی و استخراجی خارجی به فعالین جنگ داخلی تعلق دارند. شرکت‌های امنیتی برای حکومت مراقبت از کشورش را تضمین می‌کنند، اما در مقابل امتیازات مناسبی برای شرکای خود که در استخراج مواد خام فعال اند، کسب می‌کنند. و این آخری‌اش نیست، چون بازار در کشورهای صنعتی است و مواد خام با قیمت مناسب را می‌جوید، بنابراین شبکه جنگ داخلی را مورد حمایت قرار می‌دهد. بدین گونه احزاب متفاوت بسیاری در حفظ موقعیت جنگی منافعی دارند. با نتایج وحشتناکی برای مردم عادی.

فقط دو تا از این جنگ‌های چند ساله در آنگولا و سیرالئون به پایان رسیده اند. جنگ یازده ساله در سیرالئون از طریق دخالت سازمان ملل موقتا به پایان رسید. تحریم سازمان ملل علیه جنگ الماس در آنگولا به ضعف بسیار یکی از احزاب جنگ داخلی و به پایان دادن به درگیری‌های ده ساله منجر شد. چون ساختارهایی که به این جنگ‌ها خدمت می‌کردند، تغییر نکردند - اوضاع ناپایدار می‌ماند. و این گونه دوباره درگیری‌های جدیدی ایجاد می‌شود.

منابع - medico-international

Katja Böhler/ Jürgen Hoeren ، Afrika Mythos und Zukunft - انتشارات bpb

* - توضیح مترجم:

قاره آفریقا که امروز از آن با نام قاره فراموش شده نام می‌برند از نظر تکامل انسانی و فرهنگی تاریخی طولانی دارد. اگر چه امروز فراموش شده است اما طی چندین قرن نقطه چشمگیر جهان برای اروپا بود.

سه و نیم میلیون سال قبل اولین پیشانسان در قاره آفریقا ظهور کرد. در این دوره آفریقا دارای آب و هوای گرم و مرطوب بود اما از ۲،۵ میلیون سال قبل تغییرات آب و هوایی قاره آفریقا را به سمت سردتر و خشک‌تر شدن پیش برد. در این زمان در بخش جنوبی و شرقی آفریقا نیز پیشانسان‌ها پیدایش یافتند. اولین انسان‌ها یعنی انسان هومو رودلفنسینس که در ادامه تکامل خود به انسان‌های هوموساپینس یا جد اولیه انسان‌های فعلی رسیدند. آن‌ها برای غلبه بر طبیعتی که در حال تغییر بود اولین ابزارها را یافتند و ساختند که یک انقلاب تکنیکی عظیم در تکامل انسان بود و سبب تغییرات فرهنگی بعدی شد، زیرا استفاده از ابزار مستلزم یادگیری بود و یادگیری مستلزم آموزش حتی در سطح ابتدایی و در نتیجه به ابزار ارتباطی بین انسان‌ها نیاز بود و زمینه پیدایش زبان را فراهم کرد که این دو باهم به تکامل مغز کمک کردند. آن‌ها استفاده از آتش را می‌دانستند و شیوه‌های شکار را تکامل داده بودند. این انسان‌های اولیه حدود دو میلیون سال قبل از آفریقا به آسیا و اروپا راه یافتند.

انسان‌های جدید نئاندرتال حدود ۲۰۰ هزار سال قبل در آفریقا ظهور کردند در حالی که پیدایش آن‌ها در اروپا به ۳۰ هزار سال پیش می‌رسد. این انسان‌ها دارای سازمان اجتماعی پیشرفته‌تر بودند. از منابع طبیعی بهتر استفاده می‌کردند. ابزارهای تکنیکی را رشد داده بودند در نتیجه در معرض خطر کمتری بودند و متوسط عمرشان زیادتر شده بود.

استفاده از آهن در آفریقا به ۷ و گرانبه به ۴ قرن قبل از میلاد می‌رسد. در مناطقی که امروز مصر و سودان قرار دارند، در اتیوپی، مناطق واقع در ساحل شرقی و جزایر آن، در آفریقای مرکزی و زیمبابوه از نظر فرهنگی و اجتماعی وضعیتی پیچیده‌تر وجود داشت. شهرها و دولت‌ها در این مناطق رشد یافته بودند و تجارت رونق داشت.

در قرن ۱۵ اروپائیان از طریق اخباری که میسیونرها و تجاری که با کشتی سفر می کردند می دانستند که در آفریقا حکومت های پادشاهی قدرت مند و ثروت مند و منابع طبیعی ارزشمندی وجود دارد. اما در قرن ۱۶ و ۱۷ ناگهان آفریقا برای اروپائیان بی پیشینه و بی تاریخ شد. و مردم وحشی و بدون فرهنگ، در نتیجه اروپای متمدن خود را برای تمدن و فرهنگ بخشی به این اقوام بربر که چون انسان های اولیه در جنگل ها به صورت گله ای و وحشی زندگی می کردند آماده کرد. این تصویری بود که اروپا از آفریقا و مردمش به مردم خود ارائه می داد. بدین طریق اهداف اقتصادی و سیاسی اروپا زمینه ی استعمار در آفریقا را فراهم کرد.

ابتدا نیروهای پرتغالی در اواخر قرن ۱۶ به ساحل آنگولا و موزامبیک تا نواحی بلند و کوهستانی قاره وارد شدند. صد سال بعد هلندی ها و سپس فرانسوی ها، انگلیسی ها و آلمانی ها به آفریقا آمدند. غارت مواد معدنی ارزشمند آفریقا و تجارت برده آفریقا را از نظر طبیعی و انسانی ویران کرد در حالی که هم زمان حاصل این غارت و هم استعمار سایر مناطق خارج از قاره آفریقا انباشت اولیه برای پیشرفت انقلاب صنعتی اروپا را فراهم کرد و کار بردگان امریکا را آباد کرد. در این کار سرمایه و مذهب تنگاتنگ با هم و هماهنگ عمل نمودند. در فاصله ۳۰۰ سال یعنی از ۱۴۵۰ تا ۱۸۵۰ اروپا در امر تجارت برده فعال بود. در این فاصله ۱۱ میلیون آفریقایی به عنوان برده مورد معامله قرار گرفتند: مردان بین سنین ۳۰-۱۵ برای کار در مزارع شکر، تنباکو، و پنبه امریکا. زنان یک سوم بردگان را تشکیل می دادند که علاوه بر کار در مزارع و خانه ها برای تولید برده های جدید مورد توجه بودند. در فاصله انتقال بردگان از آفریقا به امریکا بین ۱۰ تا ۲۰ درصد از آن ها در اثر تغذیه نامناسب و ناکافی، خودکشی و بیماری می مردند. تجار اروپایی بردگان را با پول یا طلا یا کالاهای ارزشمند مبادله می کردند. در سال ۱۷۰۰ در جنوب آفریقا ۲۵ میلیون نفر زندگی می کردند که در سال ۱۸۰۰ به ۲۰ میلیون نفر تنزل کرد. جمعیت کل قاره آفریقا در سال ۱۸۵۰ می بایستی با رشد نیم درصد ۱۰۰ میلیون نفر می بود اما فقط ۵۰ میلیون نفر شده بود. (برای مروری در باره ی چگونگی شکار انسان برای برده سازی و آن چه که بر او گذشت، پیشنهادم این است که رمان ریشه ها اثر آکس هیلی نویسنده سیاهپوست آمریکایی را مطالعه کنید که در آن وی به شیوه ایی جالب و غیرخستنه کننده این ناروایی ای را که بر انسان رفته است به عنوان سرگذشت خانواده و قوم خود بیان می کند.)

بعد از سپری شدن دوران استعمار قدیم هم در اثر مبارزات ضد استعماری و هم از نظر تاریخی به پایان رسیدن این شیوه یعنی اشغال مستقیم و ضرورت کاربرد شیوه ای پوشیده تر اما با همان اهداف اقتصادی و سیاسی آن چه که برای آفریقا و مردمش باقی ماند همین است که می بینیم: فقر مطلق، گرسنگی، مرگ، بدهکاری های میلیاردی در حالی که تاکنون بیش از مقدار وام دریافتی باز پرداخت کرده اند، جنگ های بی پایان و قاره ای ویران و در حال فروپاشی.

نوامبر ۲۰۰۵